

بالا در رشته های کارمندی، پلیس و ارتش - همراه گشته بود. از اینرو فلسطین پس از اشغال استعماری مالکیت فئودالی زمین نعیشناخت آنچنانکه مصر و عراق ویا چین ویا ویتنام پس از اشغال استعماری شناختند. لازم است در اینجا اینطور درک نشود که در فلسطین مالکیت بزرگ و متوسط نبوده است لیکن این با مالکیت فئودالی اختلاف دارد.

دوم - از سال ۱۹۴۷ مالکیت فردی عربی بر اراضی فلسطین - چه بزرگ، متوسط ویا کوچک - در حالت جمود و رکود باقی ماند. بدین معنی که آن مالکیت برای مدت ۲۲ سال تحرك نداشت و بهمان شکل اولیه اش باقی ماند و چندانچه ده یا بیست سال ویا حتی بیشتر بر آن اضافه کنیم تا فلسطین بطور کامل آزاد گردد، این بدان معنی خواهد بود که مالکیت بر اراضی فلسطین و دارائی کاملاتکه پاره خواهد شد، آنچنانکه حتی قانون ارث اسلام هم بر آن انطباق نیابد. زهر انسل سوم یا چهارم که مالکیت اجدادش را به ارث خواهد برد، اراضی و دارائی اش بشکل عجیبی که تطبیق آن در اغلب حالات مستحیصل خواهد بود، تقسیم خواهد کرد. برای ایندکه این حقیقت را با وضوح بیشتر نشان دهیم میتوانیم این حالت مالکیت را با حالتی که پس از سه یا چهار نسل و وقف دُنگی میشود تعبیرش کرد، تشبیه نمائیم. و وقف دُنگی از خلال آن يك انسان، برای مثال خانه اش را برای ورثه اش وقف دُنگی میکند. یعنی هیچیک از ورثه های او و یا وارث وارث های او نمیتواند آن ملك را بفروشند. آنها فقط میتوانند از بهره آن یا بکارگیری آن و به ارث نهادن دُنگی آن بهره مند شوند. امری که پس از دو یا سه نسل به آنچنان ملکی بدل میشود که در مالکیت سی یا چهار نسل وارث است. این همان چیزی است که اکنون بر مالکیت فردی عربی در

فلسطین میگذرد . امری که دولت دموکراتیک فلسطینی را ناچار میسازد  
 که این وضعیت منحصر بفرد را حل نماید . یا از طریق تقسیم مجدد زمین  
 ( اصلاحات ارضی ) یا تبدیل مالکیت بر مالکیت دولت یا بشکل مزارع  
 دستجمعی برای آنکه رشد علمی تولید و جریان آنرا تامین نماید .  
 سوم - آنجا مناطقی از اراضی وسیع وجود دارد که پس از غصب  
 خاک فلسطین تحت اقتصاد گیوتس و موشافره های صهیونیستی در  
 آمده اند و برای تولید ، آبیاری و کشاورزی شیوه های خاصی بکاربرده میشود .  
 ( پیشرفته ترین شکل کشاورزی سرمایه داری ) و این نشانه های تقسیمات  
 قدیمی آن اراضی را از بین برده است . از اینرو نمیتوان آنرا دوباره  
 تکه تکه کرد زیرا کاهش تولید و در برخی حالات از میان رفتن آنرا باعث  
 خواهد شد ، بدین جهت راهی نیست جز آنکه آن اراضی را پس از  
 صادره ی مؤسسات انحصاری - صهیونیستی به مالکیت عام یا مزارع  
 تعاونی در دولت دموکراتیک فلسطین درآورد . بدین ترتیب تصویب  
 محتوی ای که در مرحله آزادیبخش ملی دموکراتیک در فلسطین اتخاذ  
 خواهد شد در برابر ما کاملاً روشن میگردد . سپس چنانچه مرحله ی  
 تاریخی که اکنون در آن بسر میبریم مرحله آزادیبخش ملی دموکراتیک  
 است لازم است که ماهیت انقلاب ما از ماهیت مرحله خویش سرچشمه  
 بگیرد . یعنی انقلاب ما باید دارای ماهیت آزادیبخش ملی دموکراتیک  
 باشد . و بدنبال آن استراتژی سیاسی و نظامی ما و تاکتیک سیاسی  
 و نظامی ما از ماهیت مرحله و ماهیت انقلاب سرچشمه خواهد گرفت .  
 از اینرو هر برنامه ای که هر سازمانی در صحنه فلسطین بنا میکند  
 اگر برنامه آزادیبخش ملی دموکراتیک و در برگیرنده قهر انقلابی مسلح  
 بعنایه راه تحقق برنامه نباشد برنامه ای است اپورتونیستی راست یا  
 " چپ " . از اینجا بوضوح روشن میشود سازمانهایی که در صحنه

فلسطین برنامه انقلاب سوسیالیستی . . . . . انقلاب پرولتری را مطرح میکنند در تب فزاینده " مافوق چپ " و اپورتونیسیم " چپ " قرار دارند . این انتقادی بر انقلاب سوسیالیستی . . . . . انقلاب پرولتری نیست این انتقاد به برنامه ای است که مرحله تاریخی انقلاب در شرایط مشخص و در دوره زمانی مشخص حرکت نمیکند . در اینجا شایسته است که کمی درنگ کنیم تا مسئله را که از حد اگر اهمیت برخوردار است مورد بحث قرار دهیم . و آن مسئله برنامه انقلابی است . برنامه انقلابی چیست ؟ معیار انقلابی بودن و یا اپورتونیسیتی بودن این است که آن برنامه کدام است ؟ اشتباه بزرگی که ممکن است در روشنفکران بوجود آید اینست که آنها در خصوص برنامه بحث میکنند اما بحثی تجربیدی بطوریکه متن ( نص ) يك برنامه را میگیرند و آنرا با برنامه " نمونه " مقارن میسازند . این همان چیزی است که " کاردت " تروتسکیستهاست . چندین راهی برای مواجهه با برنامه ، راهی است متافیزیکی و تجربیدی به دلایل زیر : ۱ - برای تمام مراحل تاریخی و تمام شرائط ، برنامه سیاسی وجود ندارد . زیرا برنامه سیاسی که میتواند يك انقلاب را در چارچوب شرائط مشخص و دوره های تاریخی مشخص به پیروزی برساند ، نمیتواند انقلاب دیگری را در مکان دیگر و تحت شرائط محلی و جهانی مرحله ای دیگر به پیروزی نائل گرداند . ۲ - باید ویژگیهای هر کشور را و برای هر مرحله تاریخی کشف کرد و انواع تضادها و ماهیت آنها را معین ساخت تا امکان درست کردن برنامه سیاسی برای انقلاب بوجود آید . وجود برنامه " نمونه " که کلیه حالات را پاسخگو است بمعنای عدم مشاهده جنبش واقعی و تغییرات شرائط و تنوع حالات است . و این درحقیقت در تحلیل يك برنامه متافیزیکی تجربیدی است . از اینرو امکان ندارد که در روزی از روزها به حد و ث

تغییر انقلابی یا انفجار انقلاب منجر شود. آنان که با برنامه سوسیالیستی "نمونه" به صحنه فلسطین آمده اند در راه تروتسکیستها هستند. بویژه اگر "مارکسیست-لنینیستها" بودند در تجرید و متافیزیک قرار گرفتند و از برنامه دیالکتیکی بدور افتادند. یک سؤال باقی میماند: آن راهی که میبایست برای تهیه برنامه انقلابی در مرحله ی تاریخی مشخص در کشور مشخص و در پرتو شرایط محلی و جهانی مشخص آنرا دنبال کرد کدام است؟ بطور ساده برنامه باید از تحلیل واقعیت عینی در کشور معین و در چارچوب شرایط محلی و جهانی معین سرچشمه بگیرد. سپس برای تشخیص دقیق تضاد اساسی و تضاد های ثانوی و همچنین تعیین دقیق راه حل تضاد اساسی و تضاد های ثانوی باید مشتعل گردد. از اینجاست که ماهیت انحراف اپورتونیستی "چپ" در انقلاب فلسطین نمایان میگردد. وقتی که برنامه اخذ شده از کتاب تقدیم میدارند یا برای ارضای برخی عناصر چپ در اروپا، بدون انجام تحلیل عمیق و جدی شرایط عینی عام و خاص و شرایط عربی و جهانی. سؤال قاطع پیرامون این موضوع اینست که: معیار برای قضاوت کردن در انقلابی بودن یا عدم انقلابی بودن يك برنامه چیست؟ در اینجا روشنفکران اشتباه دیگری مرتکب میشوند. و این حکم آنها بر برنامه ای است که از طریق مطالعه آن برنامه علیدشان شده. این نیز یک راه متافیزیکی تجریدی برای بحث است. معیار علمی ناشی از راه دیا-کتیکی در بحث، مقایسه برنامه با تحلیل واقعیت عینی و دریاقت مطابقت آن با نیازمندیها و امکانات ایجاد تغییر انقلابی در آن واقعیت و سرانجام بررسی نتایجی است که بر اثر تطبیق آن برنامه بر زمینه واقعی ایجاد میشود، میباشد. به سخن دیگر، بررسی میزان تغییرات انقلابی در زمینه واقعی است که بر اثر آن برنامه ایجاد شده است. پس

برنامه انقلابی آنست که بتواند سازنده انقلاب باشد، آن است که  
 بتواند طیرغم کلیه پیچیدگیهای شرایط داخلی و خارجی تغییرات انقلابی  
 بوجود آورد، و آنست که بتواند انقلاب را در برابر توطئه های نیروهای  
 مخالف حمایت کرده و آنرا تا پیروزی کامل جلو برد. آن چیزی که به  
 لنینیسم در زمینه تئوریک ارزش علمی میدهد پیروزی برنامه لنین در  
 ساختمان انقلاب و تاکید درستی تحلیلات و نظریات او بر سرزمینی است  
 که در آن پراتیک صورت گرفت و بطور علمی تطبیق داده شد. و آن چیزی  
 که مائوتسه دون را رشد دهنده خلاق م. ل. در زمینه تئوری و تلفیق  
 گردانید پیروزی انقلاب چین در آن سرزمین و نتایج واقعی و علمی مرتب  
 هر برنامه مائوتسه دون است چه در مرحله انقلاب آزادبخش علمی  
 دموکراتیک یا مرحله ساختمان سوسیالیسم و انقلاب فرهنگی. و همچنین  
 است به نسبت هوشی مین - کیم ایل سونگ - آنر خوجه و کاسترو. آخرین  
 کلام در خصوص هر برنامه انقلابی تطبیق علمی آن و موفقیت انقلابی آن بر  
 واقعیت است. ما نمیتوانیم زمام علم انقلاب را در اختیار داشته باشیم  
 چنانچه در چارچوب شرایط مشخص از تمام واقعیت یعنی تحلیل علمی  
 نداشته باشیم و سپس بعد از انتقال و تطبیق آن و بررسی آن معیاری  
 برای قضاوت در صحت هر نظریه یا هر برنامه در دست نداشته باشیم.  
 شایسته است که در اینجا به مسئله مطروحه یعنی برنامه ونه تئوری  
 توجه شود. چرا که ضروری است تئوری که راهنمای عمل است و راه  
 تحلیلی که تمام حالات را اصلاح مینماید با برنامه مخلوط نگردد.  
 و مناسب است که گفته شود تمام مبارزات سیاسی که بین مارکسیستهای  
 پیش از لنین و سپس م. ل. بعد از آن صورت گرفت تنها پیرامون  
 قوانین عام تئوری نبود بلکه پیرامون برنامه و تلفیق آن نیز بود.  
 مبارزه ای که لنین بر ضد مذحرفین راست و چپ \* در حزب سوسیال -

دموکراسی روسیه انجام داد، همچنین پیرامون برنامه انقلاب .....  
 برنامه ای علی بود، همچنین در خصوص مبارزاتی که مائوتسه دون در  
 طول راه حزب کمونیست چین و انقلاب چین بر ضد انحرافهای راست و "چپ"  
 انجام داد، پیرامون برنامه یا برنامه کار بود و نه در خصوص قوانین عام  
 ماتریالیسم - دیالکتیکی و ماتریالیسم - تاریخی. طبعاً این با آن تضاد  
 ندارد که مبارزات مذکور در بعضی وقتها علاوه بر مبارزه پیرامون برنامه  
 شکل مبارزه ای اصولی و فلسفی بخود میگرفت. بویژه در زمانهای ارتداد،  
 خرابکاری یا خیانت. قبل از پایان این موضوع باید توضیح داد که  
 برنامه دربرگیرنده تحلیل واقعیت یعنی در شرایط مشخص و معین کردن  
 تضادهاست. همچنین شامل راه حل این تضادهاست یعنی در کار تعیین  
 هدفها و شعارهای انقلاب دربرگیرنده پراتیک نیز هست. و اگر بار  
 دیگر به انحراف اپورتونیستی "چپ" در صحنه فلسطین بازگشتیم  
 نه بخاطر آنست که میخواهیم فقط درز مینه تعیین مرحله تاریخی و ماهیت  
 انقلاب در این مرحله تمرکز داده شود بلکه همچنین بخاطر موضع  
 م. ل. نیز هست. چرا که این گرایشها که نام خود را م. ل. نهاده -  
 اند قوانین عام م. ل. را نقض کرده اند. مثلاً در زمینه ضرورت تشکیل  
 و ساختمان حزب طبقه کارگر. آن گرایشها دنیا را پر کرده اند از اسم  
 م. ل. ولی در همان وقت هیچ کوششی برای اقدام به کار جدی جهت  
 تشکیل و ساختمان حزب طبقه کارگر بر حسب موازین لنینی مبذول نمیدارند.  
 صاحبان این گرایشها همزمان دچار اپورتونیسم راست و "چپ" میشوند.  
 زیرا در وقتی که شعارهای عالی بر مافوق "چپ" (اپورتونیسم "چپ")  
 را بالا میبرند - از طریق اعلامشان به ضرورت تبدیل انقلاب فلسطین از  
 انقلاب آزاد بیخشم ملی دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی و منجر  
 ساختن مبارزه طبقاتی در تضاد ثانوی، پیش از آنکه مرحله آزاد بیخشم

طی دموکراتیک انجام شده باشد - مشاهده میکند که آنها از ایجاد  
 حزب لنینی، حزب طبقه کارگر، فرار میکنند و این در لباس خود مایل  
 یک انحراف و اپورتونیزم راست است. از اینجا میشد نتیجه گیری کنیم  
 غاصری که در صحنه فلسطین دارای منشأ خرد، بورژوازی هستند  
 کوشش دارند در شعارهای طبقه کارگر چندگ بیفکنند. در وقتی که  
 تمام چیزها - و بویژه تشکیلات و ترکیب تشکیلاتی و روابط تشکیلاتی - در  
 آغوش طبقه که میخواهد از واقعیت بگریزد، و احیاناً میخواهد یکبار،  
 کلیه مراحل رازیر پایگذارد و کلیه واقعیتهای عینی و قوانین عمومی رشد  
 اجتماع و انقلاب را نادیده بگیرد قرار دارد. یکی از ویژگیهای جالب  
 خرد، بورژوازی اینست که دائماً از وضع طبقاتی خویش ناراضی است.  
 از طبقات بالا تقلید میکند، مثل آنها لباس میپوشد، اما شعارهای طبقه کارگر را  
 میگیرد و محتوی انقلابی آنها خالی میکند، بویژه تشکیلات انقلابی و روابط انقلابی  
 درون تشکیلات را چندین میکند. زیرا تا سرحد مرگ از آن ترس دارد.  
 بدین خاطر مرتب از انحراف راست به انحراف "چپ" و بالعکس  
 نقل و انتقال میدهد. لیکن هرگز ممکن نیست که بر خط انقلابی درست  
 ثابت بماند یا آنها دنبال نماید مگر هنگامیکه چکش طبقه کارگر پر قدرت  
 است. از اینرو ناامید و متزلزل است. امکان آن دارد که انقلاب را  
 مشتعل کرده آنها ادامه ورشد دهد و سپس ناگهان از انقلاب روی  
 برگرداند. این انتظار را از او میتوان داشت که برای یکبار و در یک  
 لحظه گذرای زمانی، عجا و معجزات بسازد. و این برای مارو شن میکند که  
 چرا بغوریت از حد اگر راست به حد اگر "چپ" منتقل میشود. و  
 عجب نخواهد بود که چنانچه ماجراجویی خود را ادامه دهد. هنگام  
 میک با نخستین مانع حقیقی روبرو شد به همان سرعت به حد اگر

راست باز گردد (۱) در خصوص انحرافهای راست و "چپ" در صحنه فلسطین، درز میند. موضوع استراتژی انقلاب فلسطین و روابط آن با استراتژی انقلاب عرب، مثال برجسته ای وجود دارد. چنانچه در گذشته گفتیم قرار دادن انقلاب عرب بجای انقلاب فلسطین يك انحراف راست بود. ما اکنون پس از آغاز انقلاب فلسطین و پیروزی استراتژی سیاسی و نظامی آن در صحنه فلسطین با گرایش که با انحراف "چپ" برجسته میگردد مواجه هستیم. و آن اینکه انقلاب فلسطین را بجای انقلاب عرب قرار میدهد و توده های فلسطینی را بجای توده های عرب و از پیشاهنگان انقلاب فلسطین میخواهد که برای انقلاب عرب اقدام کنند و حتی توده های عرب را سازمان داده، ورژیم های عربی را سرنگون ساخته و به منافع امپریالیسم در هر نقطه ضررزنند. برخی از این گرایشها موضوع را تا اندازه ای امتداد داده اند که درخواست میکند انقلاب فلسطین با قهر مسلحانه به تمام دژهای جهان برود و میخواهد که رزمندگان فلسطین با سلاحهایشان به عطیات مسلحانه در زوریخ، رم، لندن و غیره بپردازد. اگر انحراف اپورتونیستی راست انقلاب عرب یا ارتش های عرب را بجای انقلاب فلسطین و توده های فلسطین قرار میدهد، انحراف اپورتونیستی "چپ" انقلاب فلسطین را بجای انقلاب عرب و توده های عرب قرار میدهد و بجای آن عمل میکند و اقدام به انجام وظایفی میکند که میبایست انقلاب عرب و با انقلاب جهانی و توده های در کشورهای دیگر انجام دهند و سؤال این است: سازنده انقلاب عرب کیست؟ چه کسی منافع استعمار را در میهن عرب یا در جهان مورد

(۱) این موضوع عملاً پس از دستگیریهای سپتامبر در اردن به وقوع پیوست. بویژه در موافقتش بر مقررات (( سازمان دادن )) اسلحه ملیشیا یا در واقع جدا کردن ملیشیا از اسلحه



ضربت قرار میدهد؟ برای پاسخ باین سؤال بار دیگر بر اهمیت شناخت هر تضاد یا شناخت راه حل های هر تضاد و تشخیص نیروی ضربتی اساس و نیروی هم پیمان در هر مرحله تاکید کرد. لیکن پیش از آنکه پیرامون این موضوع به تفصیل سخن گفته شود ضروری است که به نوع تضاد یگانه ای از نوع خویش که انقلاب فلسطین و انقلاب عرب با آن مواجه است توجه و دقت نظر گردد. و این وجود تضاد اساسی است که تمام منطقه را در بر گرفته و در راس يك قطب آن موجودیست صهیونیستی و هم پیمانش امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم امریکا قرار دارد و در راس قطب دیگر انقلاب فلسطین و هم پیمانش انقلاب عرب در مابقی کشورهای عربی وجود دارد. و در همان وقت در میابیم که (بعلت تجزیه) در هر کشور عربی تضاد اساسی ویژه ای وجود دارد. در اینجا در راس يك قطب آن تضاد مزدوران امپریالیسم و هم پیمانان آنها امپریالیسم جهانی و در راس قطب دیگر انقلاب عرب در آن کشور و هم پیمانش (۱) انقلاب عرب در مابقی کشورهای عربی و از آنجمله انقلاب فلسطین قرار دارد. از اینرو بر اثر وجود این شکل یگانه از انواع تضادها در میهن واحد، حالت شدیداً پیچیده ای بوجود آمده است. امری که مسئله چگونگی مقابله با هر تضاد را در نهایت اهمیت قرار میدهد، بطوریکه بدقت تعیین شود که نیروی اساسی ضربتی و نیروی هم پیمان در هر مرحله کیست؟ چنانچه اشکال تضادها با هم مخلوط شود و در هم داخل شوند و در نتیجه نقشهای نیروهای اساسی و نیروهای هم پیمان

(۱) بکارگیری کلمه هم پیمان در اینجا تنها بمعنی پشتیبان یاری رساننده نیست بلکه همچنین بمعنای نیروی ذخیره هم میباشد. بسخن دیگر بکارگیری این کلمه در این مفهوم است که مثلاً میگوئیم طبقه کارگر و هم پیمانان او دهقانان فقیر.

باید دیگر مخلوط گردند - مانند حالت اردن برای مثال - در آن صورت  
 وضعیت بوجود بیاید که بعراتب شدید تر خواهد بود . و اکنون که ابتدا  
 با تضاد اساسی آغاز مینمائیم و در این تضاد توده های فلسطینی و انقلاب  
 فلسطین نقش نیروی ضربتی اساسی را ایفا می نماید ، در حالیکه انقلاب  
 عرب و توده های عرب نقش نیروهای هم پیمان یا نیروی ذخیره - را در  
 مراحل اولیه جنگ مسلحانه ایفا میکند . بنا بر این چنانچه در آینده  
 نیروهای هم پیمان به نیروهای پیشاهنگ تبدیل شوند در حالت تضاد  
 اساسی ویژه در هر کشور عربی ، توده های آن کشور به رهبری پیشاهنگ  
 انقلابی خویش نقش پیشاهنگ را بازی میکند . نقش نیروی ضربتی اساسی  
 را در حالیکه انقلاب عرب بطور کلی و انقلاب فلسطین نقش هم پیمان . . . .  
 نقش نیروی ذخیره را ایفا مینماید (۱) چنین وضعیتی در شرایط رشد  
 وضعیت انقلابی تغییر میکند ، منظورم این است که در شرایطی که امکان  
 پیشروی يك یا تعدادی از اجزاء پیشرو برای آزادی اجزاء دیگر با نیروی  
 مسلح وجود دارد . بویژه در شرایط وارد شدن بجنگی همه جانبه بسر  
 ضد امپریالیسم و صهیونیسم . در این زمینه میبایست نکات زیر را در یادیم .  
 - تقسیم این نقشها به چنان اشکالی لا اقل در حال حاضر از حدود  
 اختیار ما خارج است . این ناشی از واقعیت عینی یا از واقعیت انواع  
 تضادها و از واقعیت تجزیه ناشی میشود . مهم تر از این یا آن واقعیت  
 رشد ناموزون انقلاب عرب در کشورهای عربی است . مثلا انقلاب فلسطین  
 و توده های فلسطینی طیرم آنکه جزئی از انقلاب عربی و توده های عربی  
 هستند لا اقل از لحاظ مبارزه بعراتب جلوتر از سایر اجزاء میباشد زیرا  
 اکنون درگیر جنگی مسلحانه است . وجود يك چنین شکافی بناچار وضع  
 ویژه ای را بوجود آورده که میبایست بدور از تمایلات و آرزوهای خویش

(۱) پیرامون نیروهای هم پیمان و نیروهای ذخیره مراجعه شود به :  
 " استراتژی و تاکتیک - اصول لنینیسم " نوشته استالین

آنرا آنچه‌ان که هست در نظر آوریم . وگرنه در آن حالتی که انقلاب فلسطین و انقلاب عرب را با یکدیگر اشتباه گرفتیم گرفتار یکی از دو انحراف میگردیم .

۲- ارزیابی آن نقشه‌ها به آن صورت مرهون شرایط گوناگون است که بر واقعیت انقلاب فلسطین و انقلاب عرب حکم میراند و نقشها و تبدیلی شکی‌ها باید با تغییر شرایط تغییر نماید، و مبارزه تا نائل گشتن به تحقق وحدت و پیوند بین کلیه نیروهای انقلاب عرب و همچنین بین کلیه توده‌ها و عرب، رشد نماید . و در اینجا يك قضیه مرکزی برجسته میشود که سر صدای فراوانی پیرامون مناسبات انقلاب فلسطین و انقلاب عرب یا دقیق‌تر بگوییم، موضع انقلاب عرب در برابر رژیمهای عرب‌براه انداخته است . از واقعیت آنچه‌انکه هست آغاز نمائیم! انقلاب فلسطین در شرایطی که گروههای انقلابی عرب دیگر در حالت فاش بودن و کورمال کورمال حرکت کردن قرار داشتند و هرآن انتظار ضربه ای را داشتند، یعنی در شرایطی بودند که در آن استراتژی سیاسی و تشکیلاتی پشاهنگ - در سطوح کشوری و عربی - از درون تغذیه میکرد، منفجر گردید . در حالیکه هنوز مواضع نیرومند امپریالیسم در میهن عربی وجود داشت، بویژه موجودیت صهیونیستی که روز بروز نیرومندتر میشد . تحت چنین شرایطی در برابر انقلاب چیزی وجود نداشت مگر آنکه کلیه نیروهای خود را برای حل تضاد اساسی و تجدید حیات و جوانی در وضعیت انقلابی منطقه، بطریق شعله ورساختن انقلاب مسلحانه ای توده ای برضد موجودیت صهیونیستی و هم‌پیمان‌ش امپریالیسم آمریکا متمرکز سازد . از اینرو بنا برد لایل زیر شعار تاکتیکی " عدم مداخله در دولتهای عربی " شعاری ضروری و مثبت بود . زیرا : اولاً - وظیفه نخستین و اساسی انقلاب فلسطین مبارت است از نشانه رفتن سلاح خویش و تمامی فعالیتهای انقلابی خویش برضد

دشمن صهیونیستی است. این وظیفه ای است که برای مدت طولانی  
 و تا پایان مرحله تاریخی که انقلاب فلسطین برای حل آن بوجود  
 آمده، برعهده انقلاب فلسطین و انقلاب عرب باقی خواهد ماند. ثانیاً -  
 ضرورت اجتناب از محاصره شدن از کلیه جوانب برضد انقلاب فلسطین،  
 از اینرو برای حمایت انقلاب از خفه شدن و قلع و قمع گردیدن و مخاطر  
 تأمین راه انقلاب و ساختمان پایگاههای تمرکز دهنده که تغییرات  
 انقلابی در زمینه عینی بوجود آورد نه بر روی اوراق پیامها و اعلامیه ها،  
 چنان شعاری ضروری بود در غیر اینصورت نمیتواند اوضاع انقلابی توده ها  
 را در هر کشور عربی قدم بقدم به جلو برد. ثالثاً - دوری از درهم  
 کوبیده شدن انقلاب فلسطین و تأمین اوجگیری آن نیاز به محیط انقلابی  
 نوین در هر منطقه عربی دارد. بطوریکه آن محیط بتواند انقلاب رایجی را  
 رسانده و وی مساعدت کند تا از استراتژی ویراتیک نادرست نجات  
 یابد. رابعاً - درك عینی قوانین تغییر انقلابی در خاک فلسطین، این  
 بدان معناست که انقلاب فلسطین از آغاز درك کرد که سرنگونی این  
 یا آن رژیم و وارد ساختن ضربت بر منافع امپریالیسم آمریکا در منطقه جز  
 از طریق جنبش توده های وسیع که در راس آن پشاهنگ انقلابی هر کشور  
 عربی قرار میگیرد امکان پذیر نیست. بعبارت دیگر انقلاب از طریق عطیات  
 انفرادی برضد لوله های نفتی اینجا و آنجا، این و با آن شرکت نفتی استعماری  
 صورت نمیپذیرد. آن چیزی که سازنده تاریخ و سازنده  
 انقلاب است و برخاک واقعی تغییرات انقلابی بوجود میآورد  
 توده های خلقند که از قلب خویش پشاهنگ خود را بیرون میدهند.  
 از اینرو نقش انقلاب فلسطین در انقلاب عرب بطور اعم از طریق  
 راهنمائیها و مداخله ماجراجویانه و با قرار دادن خویش بجای پشاهنگ  
 توده های عرب در هر کشور عربی و با جانشین آن گشتن نمیتواند صورت

گیرد . این امر هر چند از لحاظ عینی هم غیر عملی است و در تطبیق و  
 تلفیق آن پیروزی‌ای حاصل نخواهد گشت، همچنین برای آینده رشد  
 جنبش انقلابی عرب زیان آور است . زیرا توده های عرب را از اقدام به  
 مسئولیت خویش باز میدارد و بوی امکان میدهد تا بروی کرسی های  
 خود بلمد و منتظر آن باشد تا انقلاب فلسطین نقش را که میبایست آنها،  
 نه هیچکس دیگری بجز آنها انجام دهد، انجام دهد . مثلاً اگر در این مرحله  
 منفجر ساختن سفارت خانه آمریکا در طرابلس ضروری است، آن کسانی که میبایست  
 است به چندین وظیفه‌ای بپردازند انقلابیون لیبی هستند و نه عناصری از  
 انقلاب فلسطین . و اگر ضروری میبود که شرکت آمریکائی یا صهیونیستی  
 در زوربخ یا بروکسل منفجر گردد آن کسانی که میبایست به انجام این  
 وظیفه اقدام ورزند انقلابیون زوربخ و یا بروکسل هستند و نه عناصری  
 از انقلاب فلسطین . اما علت این امر ادراکات زبرد میبایست : ۱ -  
 هنگامیکه قهر سلحانه در یک کشور بکار برده میشود میبایست از  
 توده های همان کشور سرچشمه گیرد . جدا شدن از توده ها به ما -  
 جواجوش تبدیل میگردد . بنا بر این فرق بین ماجراجویان و انقلابیون این  
 است که ماجراجویان جدا از توده ها قوه قهریه را بکار میبرند در حالیکه  
 انقلابیون قهر ناشی از اراده توده ها را بکار میبرند که گویای تحریک  
 انقلابی در آن کشوری است که بکار برده شده است . ۲ - انقلاب  
 فلسطین وظیفه‌ای بعمراتب بزرگتر از آنچه دیگران تصور میکنند بر عهد  
 دارد . از میان برداشتن موجودیت صهیونیستی، یا از میان برداشتن  
 دژ امپریالیسم آمریکا وظیفه بزرگی است که نیاز به تمرکز کلیه نیروهای  
 خلق فلسطین دارد . اشتباه است چنانچه در پی عملیات قهرآمیز در  
 کشورهای عربی یا جهان شد . ۳ - کوشیدن جهت مداخله مستقیم  
 انقلاب فلسطین، چه سیاسی یا نظامی در رژیمهای عربی و هر کشور جهان،

یعنی درجانب تقاضا برای مداخله ی مستقیم در مبارزات جهانی در درون جنبشهای انقلابی ضد امپریالیستی بودن، يك معنا خواهد داشت و آن گشودن دهها مبارزه جانبی برضد انقلاب فلسطین و محاصره ی آن و در نتیجه ایراد ضربت برآن و از میان برداشتن آن. ما لغه نخواهیم کرد چنانچه بگوئیم انقلاب فلسطین در پشت شعارهای "ما فوق چپ" پیروان مداخله مستقیم در دولتهای عربی قرار گرفته است. در واقع فشاری که در تمام نقاط بر انقلاب فلسطین بخاطر مداخله مستقیم در دولتهای عربی وارد میاید ناشی از سه گرایش زیرین است: الف - گرایش گروههای "ما فوق چپ" در صحنه فلسطین و عرب - ب - گرایش که هدفش وابسته ساختن انقلاب فلسطین باین یا آن رژیم عربی است و خواستش مداخله مستقیم در دولتهای عربی دیگر به حساب خویشش میباشد. ج - از راست ارتجاعی که از انقلاب فلسطین میخواهد تا رژیمهای عربی ضد امپریالیستی وارد و گاه سوسیالیسم و دیگر گرایشهای مترقی و انقلابی منطقه را مورد هجوم قرار دهد.

ولیکن سؤال این است: نقش انقلاب فلسطین در انقلاب عرب چیست؟ و چگونه میتوانیم بین استراتژی انقلاب فلسطین که بشابه جزئی از انقلاب عرب است با شعار تاکتیکی عدم مداخله در دولتهای عربی توافق و تلفیق بوجود آوریم؟ در واقع انقلاب فلسطین در امر مداخله در دولتهای عربی در موضع خویش تاکنیک دو جانبه ای را در پیش گرفته است. برای درک این امر باید به حقایق زیر توجه نمائیم:

اول - انقلاب فلسطین اعلام میدارد که در دولتهای عربی مداخله نمیکند. باین معنا که توده های کشورهای عربی را مورد تحریک و تشویق مستقیم برضد رژیمهایشان قرار نمیدهد. یعنی به انجام وظیفه ای که میبایست پشاهنگ انقلابی و توده ها در هر کشور عربی انجام دهند نمی -

دوم - انقلاب فلسطین اراضی عرب و ویژه آنهایی را که در خطوط  
مقابله با دشمن هستند پایگاههای تمرکز و حرکت انقلابی بشمار میآورد .  
این بدان معنا است که در آن اسلحه وارد کرده ، در اراضی آن پایگاه  
های رزمنده ایجاد مینمایند و با توده ها و پیشاهنگان آن در مناسبات  
روزانه اش پیوند برقرار میسازد و این در ماهیت خویش گام بزرگی است در  
جهت تحقق وحدت انقلاب عرب و شناساندن انقلاب فلسطین بمشابه جزئی  
از انقلاب عرب . ولی نه به آن طریقی که دیگران مفهوم مداخله را از  
آن می فهمند ، یا وحدت انقلاب عرب .

سوم - انقلاب فلسطین ساختمان جنبه های حمایت کننده را در  
داخل کشورهای عربی بمشابه گامی در جهت پیوند سرنوشت ساز در مبارزه  
بشمار میآورد و این علاوه بر کسبیت های توده ای برای جمع آوری کمکها  
و ارتباط با توده های عرب بصورت سازمان یافته در انقلاب است . این  
اقدامی است برای برپا ساختن ارتباط و پیوند سرنوشت ساز و میبایست  
بین توده های عرب و انقلاب فلسطین عمق و وسعت یابد .

چهارم - بر اثر مبارزه مسلحانه ای که انقلاب فلسطین بر ضد دشمن  
صهیونیستی و امپریالیستی انجام میدهد همه روزه اوج مییابد بناچار  
در گنجه کشورهای عربی فضای انقلابی ایجاد کرده که به منفجر شدن  
تضادهای عرب و کلیه رژیمهای مزدور امپریالیسم یا رژیمهایی خواهدان  
مبارزه نیستند و یا تحت فشار امپریالیسم آمریکا عقب نشینی میکنند منجر  
میکردد . تمام این علاوه بر نقش مثبتی است که انقلاب فلسطین در  
وضع توده های عرب ایفا میکند . آنها را در حالت آشوب انقلابی نهاده  
دائما آنها را با کارسهاسی پیوند میدهد و آگاهی و مبارزه انقلابیون را  
باعث میگردد .

پنجم - راه جنگ توده ای که انقلاب فلسطین در آن گام نهاده به توده ها نمونه ای جهت مبارزه برضد امپریالیسم جهانی ارائه میدهد . مفید است درك نعائیم که میزان پیوند انقلاب فلسطین با سایر گروههای انقلابی عرب مسئله ای است نسبی که بتدریج همراه بارشد واوجگیری فعالیت گروههای انقلابی دیگر عرب تعمیق مییابد . زیرا پیوند حقیقی ممکن نیست تحقق یابد مگر درسنگر واحد و بین انقلابیون از طراز واحد و نه بین آن فرد انقلابی که اسلحه حمل میکند یا دیگری که بسد و راز از صحنه مبارزه ویراتیک انقلابی جدا از توده های کشور خویش و بویژه چنانچه از مردم يك ملت واحد باشند، شعارهای انقلابی حمل مینماید . آنهائیکه میخواهند انقلاب فلسطین از لحاظ تئوری و عملی با گروههای انقلابی عرب دیگر پیوند یابد باید گروههای انقلابی عرب را برانگیزانند که برای خارج شدن از جدائی شان از توده ها به پیش روند و به عالی ترین سطح مبارزه سیاسی یعنی مبارزه مسلحانه که انقلاب فلسطین به آن رسیده است نائل گردند . در اینجا باید به آنهائیکه لیستی از درخواستها به انقلاب فلسطین میدهند، گفت که اول اقدام به سازمان دادن خودشان بکنند، برای انقلاب کشور خودشان برنامه صحیح انقلابی وضع نمایند، و از جدائی شان از توده ها خارج گردند و به تغییرات انقلابی در خاک کشورشان که روی آن قرار دارند بپردازند . بر آنهائیکه است که ابتدا وقبل از هر چیز بر خودشان تکیه کنند . و چنانچه نتوان بر خودشان تکیه کنند و شایستگی و صلاحیت خودشان را بر خاک کشورشان ثابت نمایند، آنچه انقلاب فلسطین برای آنها انجام میدهد حتی اگر با دستهای خویش خوراکشان دهد ! سودی نخواهد داشت . هم چنین میبایست درك کنیم که برای انقلاب فلسطین اینست که وجود خویش را درگود راه رشد " جنبشی " که هنوز در مراحل اولیه رشد



خویش است قرارداد دهد . زیرا اکنون ما در حال حاضر انقلابی داریم که موجود است و گام‌هایی را در راه رشد خویش برداشته است میبایست حفظش کرد و نگذاشت از میان برود . رشد آن جنبش‌ها یا جنبشهای نوین در حال رشد برای مدتی طولانی تر از زمان در گرو بقا و رشد این انقلاب است . از این رو لازم است که انقلاب را به ماجراجوییها تحریک نکرد و از وی نخواست تا از بیم توسعه شکاف بین او و رشد انقلاب عرب و توده های عرب ، در شمار هایش بیش از پیش جلورود امری که به از بین رفتن آن منجر میشود . بلکه لازم است که ابتدا از این انقلاب محافظت بعمل آید ، آنرا حمایت کرد و قاء و داده آنرا ضمانت نمود . سپس تعریک کامل را بر رشد انقلاب عرب در هر کشور و برانگیختن آن برای پیشرفت بجلو ، قرارداد . در زمینه تطبیق عملی این موضوع و گرایش نادرست میتواند برجسته باشد : اول - گرایش اپورتونیستی " چپ " از انقلاب فلسطین طلب میکرد که بطور مستقیم و آشکارا در امور داخلی کلیه دولتهای عربی مداخله کند و از انقلاب فلسطین میخواست که وجود خویش را در گرو اتخاذ موضع ظاهری معینی قرارداد دهد . یا مناسبات و جنبش آنرا بین نیروهای سیاسی در هر کشور معین در چارچوب تحرکی ضعیف و مبارزه بر ضد نیروهای دیگر محدود گرداند . دوم - گرایش اپورتونیستی راست که در برخی از عناصر انقلاب فلسطین بظهور میرسد . این گرایش با استفاده از برخی نکات منفی پیشاهنگان انقلاب عرب ، بدلیل منفرد بودن و عدم همکاری با آنها و بخاطر محدود ساختن همکاری انقلاب فلسطین تنها با نیروهای دست راستی ، پیشنهاد عدم همکاری با آن نیروها را دارد . انقلاب در حال زندگی میکند ، لیکن برای ساختمان آینده و رشد آن فعالیت میکند . از این رو بر وی است که وجود خود را در حال حاضر حفظ کرده و رشد خود را در آن تأمین سازد . لیکن

همچنین بروی لازم است که بانیره‌های رشد یابنده که در آینده تکامل  
 خواهند یافت پیوند داشته باشد. تمام اینها میبایست در یک زمان  
 صورت گیرد و در یک زمان بین این ضدین جمع دیالکتیکی برقرار است. لذا  
 نادرست است چنانچه حال حاضر را بخاطر آینده قربانی کرد. زیرا  
 چنانچه خود را در حال حاضر قربانی کنیم آینده را از دست خواهیم داد  
 و از دست میدهیم. از سوی دیگر میباید در حال حاضر غرق نشویم و آینده  
 را مردود نشماریم زیرا چنانچه چنین کنیم حال حاضر را ذوب کرده و آینده  
 را از دست داده ایم. این همان چیزی است که پیشاهنگان انقلاب  
 فلسطین و پیشاهنگان انقلاب عرب هر کدام بسهم خویش باید آنرا درک کنند.  
 لذا در اشتباه مرکب‌ارنده کسانی که جدائی انقلاب عرب را از انقلاب فلسطین  
 میخواهند، کسانی که میخواهند انقلاب فلسطین حال حاضر را بخاطر  
 آینده قربانی کنند، و کسانی که میخواهند انقلاب فلسطین آینده را بخاطر  
 حال حاضر قربانی نمایند. در حله اول بنظر میرسد که اینها باید یکدیگر در تضاد  
 و غیر هماهنگ میباشند. لیکن دیالکتیک بما میآموزد که یکجانبه نباشیم، در  
 بسیاری از حالات سیاستهای دو ترکیبه بنا نهائیم و روابط دیالکتیک بین  
 ضدین را عمیقاً درک کنیم. از این رو بر ما است که به وقت مواضع انقلاب  
 فلسطین را از انقلاب عرب در هر مرحله تاریخی و بر حسب شرایط عینی حاکم  
 بشناسیم. یعنی بر ما است که روابط دیالکتیکی بین انقلاب فلسطین و  
 انقلاب عرب را بشناسیم. بدین معنا است که روابط رشد یابنده آنها  
 را بشناسیم که در هر مرحله بر حسب میزان رشد هر یک از گروههای  
 انقلابی عرب، بر حسب شرایط عینی محلی، عربی و جهانی و در هر مرحله  
 تاریخی شکلهای مختلف بخود میگیرد. آری، باید تمام آنها را بشناسیم و  
 گره آن روابط را در چارچوب مرده ثابتی قرار میدهیم. تا بدین ترتیب  
 بتوانیم روابط عام و خاص هر شعار را با مجموعه شرایط عینی و ذهنی موجود

در آن مرحله تاریخی مشخص بشناسیم . برای مثال، آنها بما کمک میکنند که شعار " عدم مداخله در کشورهای عربی " را که انقلاب فلسطین مطرح ساخته ، در شرائط مشخص شعاری انقلابی بشعار آوریم . بدلیل آنکه چنین شعاری این فرصت را به انقلاب فلسطین میدهد که بر روی پایهای خویش ایستاده و عمق توده های فلسطین رود . لیکن این بدان معنا نیست که چنین شعاری برای گروههای انقلابی دیگر عرب شعاری انقلابی است . بلکه چنانچه گروههای انقلابی دیگر عرب از آن پیروی کنند، در همان حال به شعاری اپورتونیستی راست بدل خواهد شد . بنابراین لازم است دریابیم که چگونه میتوان دیالکتیک را برواقعیت تلفیق داد ، بطوریکه بتوانیم يك شعار را در تصور آوریم، معنی است این شعار در حالتی انقلابی و در حالت دیگر غیر انقلابی، ارتجاعی، راست و یا انحرافی " چپ " باشد .

و سر انجام سؤال دیگری باقی میماند : چرا پیشاهنگ انقلاب فلسطین برای ایجاد پیشاهنگ انقلاب عرب کار نمیکند ؟ در واقع این يك سؤال خیلی است، بطیرغم آنکه آرزوی انقلابی خود را با خود میآورد . بدلیل زیر : اول - مسئله تکوین پیشاهنگ عرب وساختمان آن در هر کشور عربی بعهده نیروهای انقلابی آن کشور است . زیرا بر درك شرائط عینی خاص کشور خویش توانا ترند و در نتیجه به تکوین پیشاهنگ انقلابی و وضع برنامه سیاسی مناسب توانا تر هستند . دوم پیشاهنگ انقلابی فلسطین هنوز در ساختمان تشکیلات انقلابی رهبر دچار نقصان و کمبود اساسی است . و این امر ناشی از شرائط عینی وزهنی ، در آن واحد است . و این نمیتواند بدیگران فقدان چنین تشکیلاتی را اعطا کند . سوم - ساختمان تشکیلات انقلابی رهبر در کشورهای عربی ، از لحاظ صق و وسعت با تشکیلات رهبر در فلسطین ، میبایست اختلاف داشته باشد . زیرا میبایست در همان وقتیکه با مسئله آزادی از نفوذ امپریالیسم و مبارزه مسلحانه برضد موجودات

صهیونیستی مواجه است، با مسئله انقلاب اجتماعی هم روبرو است، در حالیکه انقلاب فلسطین آنچه‌ا نکه برای دیگر گروه‌های انقلابی عرب وجود دارد، بطور مستقیم با امر انقلاب اجتماعی روبرو نیست. لیکن علت مهمتر آنست که امکانات جهت ساختمان تشکیلات انقلابی در هر دو کشورها ی عرب نسبت به صحنه فلسطین بیشتر است. و این ناشی از ماهیت آوارگی خلق فلسطین است که هم اکنون تکه تکه و جدا از هم و تحت شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مختلف زندگی میکنند و بالاخره بعلت عدم وجود آنها بر روی یک خاک واحد و عدم قرار داشتن در یک رابطه تولیدی واحد. و این موضوعی است که به تفصیل در مورد آن بحث خواهیم کرد.

## تضادهای ثانوی و وضع اردن

\* \* \*

اگر تشخیص تضاد اساسی و تشخیص راه حل آن، از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است، تضادهای ثانوی برجسته و راه حل هر کدام از آنها نیز دارای اهمیت فراوان هستند. زیرا در سرنوشت تضاد اساسی دارای تاثیرات مستقیم میباشند. ممکن نیست که تضاد اساسی را معین سازیم، اگر مهمترین تضادهای ثانوی را تعیین نکرده باشیم و نمیشود تضاد اساسی را حل کرد اگر راه حلهای تضاد ثانوی را شناخته باشیم. هرگونه اشتباهی در این یا آن زمینه منجر به انحراف راست یا "چپ" میگردد. و در نتیجه برای انقلاب تاثیر زیاد گذاشته و منجر به شکست آن میشود. چنانچه این توانائی را بدست آوریم که با دقت و بطور مشخص تضاد اساسی را معلوم کنیم، تعیین تمامی تضادهای ثانوی امری است بسیار مشکل. علت آن است که تضاد ماهیت اشیا و ماهیت هر جانب از جوانب زندگی اجتماعی، انسانی و فکری است. از این رو مشخص ساختن کلیه تضادهای نیاز به شناخت کلیه فعالیتهای انسانی، فردی و جمعی در هر مرحله معین و تحت هر شرایط معین دارد. تضادهای ثانوی بسیاری در کنار تضاد اساسی وجود دارد. در این بخش میکوشیم مهمترین تضادهای ثانوی را مورد بحث قرار دهیم. لازم است از ابتدا این را درک کنیم که حل نهائی تضادهای ثانوی جز در مرحله‌ای که بدنبال موفقیت در انجام حل تضاد اساسی پیش میاید میسر نیست. مثلاً حل تضاد بین کارگر و سرمایه داری ملی بطور نهائی حل نمیشود مگر پس از مرحله‌ی آزادیبخش ملی دموکراتیک. و نه پیش از آن و یا همراه آن با

يك ضربه واحد • زیرا پس از انجام آن مرحله تضاد ثانوی کنونی بین طبقه سرمایه دار به تضاد اساسی تبدیل میشود و آن حل نمیکرد مگر با انقلاب سوسیالیستی • مهم‌ترین تضادهای ثانوی که در این مرحله با آن روبرو هستیم عبارتند از:

### تضاد سرمایه داری ملی و کارگران

این تضاد دارای خصوصیات ویژه خودش مربوط به کارگران فلسطین و سرمایه داران فلسطینی الاصل است • این خصوصیات بیشتر در اردن است زیرا در آنجا پایگاه اتکالی اساسی انقلاب فلسطین وجود دارد و قسمت بیشتر فلسطینی‌هایی که از میهنشان آواره شده اند در آنجا بسر میبرند • بعلمت آواره بودن ویراکندی خلق فلسطین ترسیم نقشه‌ی طبقاتی خلق امری است بسیار مشکل بطوریکه رسم چنین تصویری نیاز به تعدادی نقشه طبقاتی دارد نه یک نقشه • بعبارت دیگر نقشه طبقاتی برای هر جزء از اجزاء خلق فلسطین • زیرا هر جزء تحت مناسبات تولیدی و تحت شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مختلفی زندگی میکند که بایکدیگر مختلف است • این امر میطلبد که یک نقشه طبقاتی برای فلسطینی‌های پس از سال ۱۹۴۸ تحت اشغال بسر میبرند ترسیم شود • دیگری برای فلسطینی‌های پیش از سال ۱۹۴۸ در نوار غزه، بطور کامل مجزا از سایر اجزاء خلق فلسطین زندگی میکردند • دیگری برای فلسطینی‌های اردن قبل از سال ۱۹۶۷، دیگری برای فلسطینی‌های در کرانه غربی تحت اشغال صهیونیستی، بعد از ژوئن سال ۱۹۶۷، دیگری برای فلسطینی‌های کرانه شرقی اردن در همان تاریخ • سپس نقشه دیگری برای فلسطینی‌های لبنان، دیگری برای سوریه،

برای عراق و برای خلیج عربی اضافه بر آن برای تعداد زیادی از کارگران مهاجر و بویژه مهاجرین به آلمان غربی، ضرورت رسم تمام آن تابلوهای طبقاتی برای يك ملت كوچك، تاکید بر آن است كه مابا يك پدیده بی نظیر از نوع خویش مواجه ایم كه برای حل آن نیاز به دقت فراوان دارد. نیاز به بیش از آن چیزی دارد كه بصورت كلاسیك برای طبقات در کشورهای عقب افتاده وجود دارد. در اینجا میبایست ملاحظه کرده :

۱ - طبقه اشرافیت فلسطینی كه پیش از سال ۱۹۴۸ - ۴۹ در فلسطین بودند، چه مالکین بزرگ اراضی و متوسط و یا اشرافیت شهر نشین از مالکین دارای گرفته تا بازرگانان بزرگ، سرمایه داران ملی و كوچك، از بین رفته است. علت از بین رفتن آنها بخاطر از دست دادن ابزار تولید، دارای آنها است كه نتیجه اشغال سگی جویانه صهیونیستی فلسطین و ایجاد دولت موجودیت صهیونیستی است. آنها بدون تعایز بین طبقات اجتماعی فلسطینی ها را از سرزمینشان طرد کردند. موجودیت صهیونیستی، ثروتها، دارائیها، خانه ها و حتی اثاثیه کارگران و دهقانان فقیر را از آنها سلب کردند. تعامی آنها را در حالیکه جز جانشان و پیراهنی برتن، چیز دیگری نداشتند آواره کرد. بدین ترتیب این گروههای طبقاتی بورژوازی ملی و كوچك، ملاکین بزرگ و متوسط، دهقانان مرفه و میانه حال، پناهندگان آواره ای شدند در تعدادی از کشورهای عربی، وارزش و شأن آنها همچون کارگران و دهقانان فقیر و ناتوان از آنكه در کشورهاییکه بدانها پناه برده بودند، مواضع اقتصادی خویش را تجدید کنند. بدین ترتیب این نسل از اشرافیت فلسطین متلاشی میشود و جز در موارد استثنائی كه شایسته ذكر نیست از صحنه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خارج میگردند. هدف اشغال صهیونیستی " خالی كردن " فلسطین از کلیه ساکنین عرب آن بوده، صرف نظر از وابستگی طبقاتی آنان. اشغال

صهیونیستی حتی برضد منافع کپرادور و مزدوران عرب فلسطینی امپریالیسم هم بود. زیرا همانند اشغال امپریالیستی نیازمند آن نبود که برای تحرک بر آنها و تثبیت اشغال خویش، وزارت کشور، طبقه فئودال و انحصارگر و کپرادور از ساکنین اصلی بوجود آورد. میخواست کلیه ی ساکنین اصلی را از خاک فلسطین طرد کرده و دارگران، کشاورزان، کپرادور، سرمایه دار و مزدورانش و غیره را جلب نماید. اما در مورد دارگران فلسطین، مقام آنها مانند مقام دهقانان فقیر و صاحبان دارائیهای کوچک است. چرا که آنها را بدور از ابزار تولید و نداشتن روابط تولیدی و هرگونه زندگی اقتصادی بدرون اردوگاههای پناهندگان پرتاب کردند تا در چادرها زندگی کنند. اساس زندگی آنها بر آن چیزی قرار دارد که آژانس جهانی کمک به پناهندگان وابسته به سازمان ملل متحد تقدیم آنها میکند. بدین ترتیب پس از نفی اساس اقتصادی، وضع سابق آنها نیز بعثابه دارگران و دهقانان فقیر نفی گردید و طبقه جدیدی "اگر جایز باشد که آنها طبقه تعبیر کنیم، را تشکیل دادند. زیرا نمیتوان خارج از نیروی تولیدی و مناسبات تولیدی از طبقه حرفی بیجان آورد. بدین خاطر اشتباهی است علمی اگر آنها را طبقه خطاب کنیم. دقیق تر اینست که بگوئیم آنها توده های پایمال گشته پناهندگان را تشکیل میدهند که نه صاحب چیزی هستند و نه در عملیات تولیدی شرکت دارند. در کشورهای عربی که بدانها پناه برده اند، تحت شرایط "غربت" و تحت یوغ ستم سیاسی اقتصادی و اجتماعی و پلیسی بسر میبرند. لیکن طی ۲۰ سال از ۱۹۴۸-۱۹۴۹، تغییرات زیادی در اوضاع فلسطین و نقشه طبقاتی آن و با صحیح تر آنکه بر نقشه طبقاتی خلق فلسطین بوجود آمد.

۲- گروههای جدیدی از سرمایه داری جوان فلسطینی الاصل که ثروت خود را پس از سال ۱۹۴۸ جمع آوری کرده بود، بوجود آمد بهیژه



در کشورهای نفتی • و با ثروت‌های خویش در تعدادی از کشورهای عربی  
پراکنده شدند • تقسیمات این گروه بشکل زیر است:

الف - مجموعه ی آنها طبقه سرمایه داری فلسطین را بمعنای علمی طبقه ،  
تشکیل نمیدهند ، زیرا فاقد وحدت هستند ، روی يك خاك واحد کار نمیکنند  
و حتی تحت اوضاع اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی احدی قرار ندارند ، آنها  
در تعدادی از کشورهای عربی که مناسبات اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی  
آنها با یکدیگر متفاوت است پراکنده هستند • وضع آنها شبیه وضع برخی  
از ایتالیائی‌هاست که به ایالات متحده و کانادا و آمریکای جنوبی  
مهاجرت کرده و سرمایه دار آن کشورها شده اند • لیکن طبقه سرمایه دار  
ایتالیا را تشکیل نمیدهند و جزئی از طبقه سرمایه داری ایتالیا در ایتالیا  
بشمار نمیآیند • آنها جزئی از طبقه سرمایه دار کشورهای هستند که  
در آنجا کار میکنند •

ب - این گروه‌های سرمایه دار فلسطینی الاصل کارگران عرب غیر  
فلسطینی را استثمار میکنند و در نتیجه چنین وضعی شکل تضاد ها در  
صحنه فلسطین بین کارگران و سرمایه داران دارای ویژگیهای خاص خود  
است که حقیقتاً نیاز به بررسی عمیق دارد • نمیتوان تحلیل علمی کلاسیکی  
پیرامون تضاد بین سرمایه داری و طبقه کارگر را در يك کشور در مورد آنها  
بکار برد زیرا ، این پدیده جدیدی است • تضاد بین سرمایه داران فلسطینی  
الاصل و فلسطینی ها از نوع تضادی نیست که از عملیات استثمار مستقیم  
سرچشمه بگیرد •

ج - این گروه‌های سرمایه دار از لحاظ اقتصادی و سیاسی وابسته به  
رژیمهای عربی هستند و منافع آنها به رحمت و دلسوزی این رژیمها وابسته  
است • از اینرو با استفاده از منشاء فلسطینی خود نقش مزدوری را برای  
برخی از رژیمهای عرب در صحنه فلسطین بازی میکنند • تضاد توده های

خلق فلسطین با آنها، به اندازه تضاد منافع توده های خلق فلسطین با آن رژیمهای عربی است. اگر گروهها برای مقید ساختن جنبش توده های فلسطین و رشد انقلاب فلسطین از اردن به حساب آن رژیمهای عرب و سرمایه داری عرب در انقلاب فلسطین مداخله میکنند، شقیری و گرایش او یکی از نمایندگان این گروهها است. از این روشراطبقاتی برای خلق آواره فلسطین فراهم نیست. نمیتوان گفت آنجا طبقه سرمایه داری فلسطین بمعنای علمی تعریف طبقه وجود دارد. میتوانیم بگوئیم که گروههای سرمایه داری فلسطینی الاصل وجود دارند که جزئی هستند از طبقه سرمایه دار که در آن کشور زندگی میکنند. ما نمیتوانیم بدور از ابزار تولید و روابط تولیدی در روی یک خاک واحد از یک طبقه صحبت کنیم. بدین خاطر اشتباه بزرگی است اگر از طبقه سرمایه داری فلسطین همچنان که از طبقه سرمایه داری آلمان یا فرانسه یا مراکش سخن میگوئیم سخن بمان آوریم. مالکیت ابزار تولید در هر جامعه اساس روابط تولیدی است که وجود یا عدم وجود طبقات را تعیین میکند یا نوع طبقات موجود، اشکال استثمار، مبارزه طبقاتی اشکال تضاد طبقاتی واید-ثولوژیکی و غیره را تعیین مینماید. چنانچه بررسی خود را در مورد وضع کارگران فلسطین ادا کرده ایم، با یک حالت یگانه و بی نظیر مواجهه میگردیم. زیرا در میان ما که کارگران فلسطین تعداد کم آنها نسبت به مجموعی جمعیت، در تعدادی از کشورها، از اردن گرفته تا کشورهای مختلف عربی و تا دهها هزار نفر آنها که در آلمان غربی هستند، پراکنده میباشند. از این رو باید نکات زیر را مورد ملاحظه قرار دهیم:

۱- کارگران فلسطینی بر روی یک خاک واحد زندگی نمیکند و با یک طبقه سرمایه دار واحد روبرو نیستند. آنها در تعدادی از کشورها پراکنده هستند و وسیله سرمایه داری آن کشورها استثمار میشوند. بر این پایه وضع آنها با وضع هر طبقه کارگر دیگری در هر کشور جهان فرق

• میکند

۲- کارگران فلسطینی از ابتدائی ترین حقوق مدنی برخوردار نیستند •  
از آن جمله از حق وجود بر خاکی که روی آن زندگی و کار میکنند • آنها  
بموجب مقررات کار موقت کار میکنند و دولت میزبان میتواند بدون دلیل آنها  
را از مرز های خویش خارج سازد و آنها را در شرایطی قرار دهد که خاکی  
نیابند که حق اقامت بر روی آن داشته باشند •

۳- کارگران فلسطینی نمیتوانند برای دفاع از حقوق خودشان  
سندیکا تشکیل دهند تا از طریق آن برای خواسته های اقتصادی مبارزه  
کنند • علت آن عدم وجود کارگران فلسطینی به مثابه یک واحد قائم بذات  
مانند کارگران هر یک از کشورهای جهان است • آنها جزئی هستند که  
وارد طبقه کارگر کشور میزبان شده اند و جزئی از نیروی مولده را تشکیل  
میدهند • از این رو چنانچه بتواند سندیکائی بوجود آورد، آن سندیکا  
سندیکای مشترکی با کارگران کشور میزبان میباشد و یاد در بهترین حالات  
وقتی که به آنها اجازه کار سندیکائی داده شود - مانند اردن - بر  
آنهاست که سندیکاهای کارگری دیگری بسازند • زیرا غیر معقول است  
که کارگران فلسطینی یکی از کارخانه های لبنان یا اردن یا کویت یا  
آلمان غربی، برای تحقق خواسته های مشخص اعلام اعتصاب نمایند • و این  
اعتصاب تمام کارگران کارخانه را شامل نخواهد شد •

اتحادیه ی کارگران فلسطینی که بو سیله انقلاب فلسطین تاسیس  
گشته است نمیتواند مبارزه اقتصادی یا سندیکائی نماید • در واقع بیشتر  
شبه تشکیلی توده ای است • مانند اتحادیه ی جوانان که وظیفه اش تشکیلی  
کارگران فلسطینی، بسیج آنها، آگاه کردن آنها و پیوند دادن شان با  
انقلاب است • از این رو هدفها و فعالیتش دارای ماهیت سیاسی صرف  
است و نه ماهیت سندیکائی یا اقتصادی •

۴- در شرایط کنونی در برابر کارگران فلسطین دوره برای زندگی کردنشان وجود دارد : یا اینکه در طبقه کارگر کشوری که در آن بسر میبرند ذوب گشته ، سرنوشت خودشان را با سرنوشت آنها پیوند دهند و در اینصورت صفت و شخصیت خود را به مثابه کارگران فلسطینی از دست بدهند، یا آنکه هدف آزاد ساختن کشور خود و برگشت به آنرا وظیفه خود قرار دهند. در اینجا هدفهای انقلاب فلسطین، هدفهای آنها، سرنوشت انقلاب فلسطین، سرنوشت آنها است. راه دوم یگانه راه درست در برابر آنها است. آنها در این میدان است که میتوانند بطور کامل متشکل شده، بصورت نیروی واحدی در آیند و نقش عظیمی را در کنار انقلابی بر ضد صهیونیسم و امپریالیسم جهانی ایفا نمایند. در هیچ میدان دیگری جز این میدان این چندین فعال نخواهد بود. طبعاً این بدان معنا نیست که کارگران فلسطین در فعالیت سندیکائی طبقه کارگری که در بین آنها زندگی میکنند شرکت ننموده و سهم خود را در مبارزه طبقه‌آدا ننمایند. این بدان معنا است که از وظیفه اساسی خودشان منحرف نگشته و تمام فعالیت و توجه خود را بدان معطوف ندارند. زیرا امکان واقعی که میتوانند در آن حد اکثر فعالیت خود را بکار برند و در آن تغییرات عمیق انقلابی بوجود آورند، صحنه فلسطین است و نه غیر از آن. مناسباً در اینجا تضادی را دریابیم که در برابر آنهاست قرار دارد که رهبری " طبقه " کارگر را برای انقلاب فلسطین میخواهند در حالیکه در همان هنگام درخواست میکنند که کارگران فلسطینی در مبارزات طبقه کارگر همان کشور که در آن وجود دارند ذوب شوند. روشن است که اگر ما خواهان آنیم که کارگران فلسطین نقش رهبری انقلاب را بازی کنند، باید توجه آنها را جلب نمائیم که در مبارزات دیگری در خارج از انقلاب فلسطین حل نشوند. و این بدان معنائیست که کارگران فلسطینی سازمان

یافته، در صفوف انقلاب فلسطین در شرائط معینی تمام وزنه سنگینی خود را  
را در جانب جنبش انقلابی آن کشوری که در آن هستند، بپوشد در حالتها  
نقطهء طفهای قاطع انقلابی، قرار ندهند.

پس از تحلیلی که از وضع کارگران فلسطینی نمودیم میتوانیم بگوئیم که  
اشتباه است اگر از طبقه کارگر فلسطینی بمعنای کلاسیکی آن سخن بمان  
آورده شود زیرا شرائط طبقه بین کارگران فلسطینی وجود ندارد. ما  
دارای گروههایی از کارگران آواره در تعدادی کشور هستیم که تحت  
شرائط معیشتی کاملا مختلف زندگی میکنند، با طبقات استعمارگر مختلف  
و قوانین و شرائط کار و سطح دستمزد مختلف روبرو هستند، از وحدت  
طبقاتی و نیروی از آن محرومند، آنچنانکه هر طبقه کارگری در هر کشوری  
از جهان از آن برخوردار است. این وضعیت تحلیل علمی جدیدی خواهد  
و جایز نیست که همان تحلیلات علمی مخصوص راجع به طبقه کارگری که در  
وطنش زندگی میکند و جزئی از نیروی مولده و وطنش است آورده شود. از  
اینجا اشتباه آنهایی را که از طبقه کارگر فلسطین و خصوصیات آن بحث  
میکند مشاهده مینمائیم. زیرا ما از وضعیت متفاوت و مختلفی برخوردار  
داریم که باید آنها را با دقت و با وضوح تمام بررسی نمائیم. بدین ترتیب بجای  
آنکه تئوری را نقض نمائیم آنها را غنی میسازیم. این تحلیل درباره خسرده  
بورژوازی فلسطینی هم که در کشورهای مختلف پراکنده است منطبق  
میشود. بطوریکه وقتی بررسی دقیقی در مورد خورده بورژوازی فلسطین  
صورت میگیرد در میابیم که از خصوصیات مشترک خورده بورژوازی عمومی  
برخوردار است و خصوصیات ویژه خورده بورژوازی فلسطین را نیز دارد.  
اما در مورد دهقانان فلسطین باید نکات زیر را مورد ملاحظه قرار دهیم:  
الف - نسبت بخش دهقانان به جمعیت فلسطین در قیاس با نسبت  
بخش دهقانان به جمعیت هر کشور از کشورهای آسیا یا جهان عرب،

بمراتب کمتر است.

ب- روستاهائیکه در خاک فلسطین در دست فلسطینی ها باقی مانده چه در کرانه های غربی یا نواره غزه یا مناطق اشغال شده ی فلسطین پس از سال ۱۹۴۸-۱۹۴۹، بر اثر فقر آن اراضی و سیاست اشغالی گرسنگی دادن و ترور عناصر جوان از آن مهاجرت کرده و تعامیل به کار کردن در کشورهای نفتی عرب یا اروپا پیدا کرده اند. از این رو بررسی کامل و مفصل نشانه های خاص و ویژه توده های پناهنده در اردو-گاهها دارای اهمیت فراوان است، بطوریکه کلیه زمینه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، روحی و ایدئولوژیکی و غیره را شامل شود. پیش از خاتمه دادن باین بررسی مختصر از وضعیت فلسطین (۱) لازم است که نتایج زیر را خلاصه نمائیم:

اول- بخاطر فقدان خاک واحد، ابزار تولیدی واحد، روابط تولیدی واحد، قانون و دولت واحد، و غیره، چیزی بنام جامعه ی فلسطین وجود ندارد.

دوم- خلق فلسطین بر اثر اشغال صهیونیستی و طغش و طرد وی از آن، به گروههای متعددی تقسیم شده که تحت شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مختلف و فقدان خاک وطن، موجودیت، شناسنامه و زندگی مشترک بسر میبرند.

سوم- خلق فلسطین با خطر نابودی و حل شدن در کشورهاییکه در آن زندگی میکند روبرو است، بخاطر اینکه دارد وطن، شخصیت و وجود خودش را بمتابه یک خلق از دست میدهد. در برابر این حقایق ضروری است مشخص نمائیم که آیا شکل هر گروه از گروههای خلق فلسطین را

---

(۱) - این تصویر طبقاتی فلسطین است که خطوط عام آن روشن گشته، از این رو مؤلف، کتاب ویژه ای در این زمینه تألیف مینماید که موضوع را با امار و ارقام تشریح کرده است. (مؤلف)